

ترجمہ بیژن اشتری

آوار یومہا

پیونگ یانگ

کانگ چول ہوان و پیپر ریگولو

فهرست

۹	مقدمه مترجم
۱۳	مقدمه ویراستار انگلیسی
۲۵	کودکی شاد در پیونگ یانگ
۳۷	پول و انقلاب می‌توانند با هم تفاهم داشته باشند
۴۹	سال بعد در پیونگ یانگ
۶۹	اقامت در اردوگاه کار اجباری در نه سالگی
۸۵	گروه کاری شماره ۱۰
۱۰۵	گراز وحشی: معلم مسلح و آماده حمله
۱۱۹	مرگ قهرمان سیاه
۱۳۱	ذرت، سوسک‌ها و کنیاک مار
۱۵۵	مرگ در یودوک
۱۶۷	خرگوش‌های بسیار غبطه‌برانگیز
۱۸۷	جنونی که به تدریج بر زندانیان غلبه می‌کند
۱۹۵	جلسه‌های انتقادی و انتقاد از خود
۲۱۱	اعدام در ملأعام
۲۲۳	عشق در یودوک
۲۲۹	زندگی در کوهستان
۲۳۷	ده سال در اردوگاه: متشکرم پیشوای کبیر!

۲۵۱	بهشت کره شمالی
۲۷۳	اردوگاه دوباره تهدید می‌کند
۲۸۵	فرار به چین
۳۰۵	خودفروشی سطح پایین و قاچاقچی‌گری سطح بالا
۳۱۵	آمدن به کره جنوبی
۳۲۵	کنار آمدن با دنیای سرمایه‌داری
۳۳۷	نوشتار واپسین؛ درخواست کمک از جهانیان

کودکیِ شاد در پیونگ یانگ

در دههٔ شصت قرن بیستم، مصیبت کرهٔ شمالی هنوز در افق پدیدار نشده بود. در این هنگام کشور از حیث شرایط اقتصادی در یک رقابت شانه به شانه با جنوب به سر می‌برد. نخبگان رژیم پیونگ یانگ که امتیازات ویژه‌ای داشتند چنین جلوه می‌دادند که گویا وعده‌های حزب به بار نشسته و اکنون پیروزی نهایی در آستانهٔ تحقق است. می‌دانم دارم در بارهٔ چه چیزی حرف می‌زنم؛ پیونگ یانگ جایی است که در آن متولد و بزرگ شده‌ام. حتا سال‌های خوشی را در این شهر، زیر چشمان مراقب کیم ایل‌سونگ («رهبر کبیرمان») و پسرش کیم جونگ-ایل («رهبر عزیزمان») سپری کردم.

در دوران کودکی‌ام به کیم ایل‌سونگ طوری نگاه می‌کردم که انگار بابانوئل است. او هر سال در روز تولدش برای ما بسته‌های هدیه، کیک و شیرینی می‌فرستاد. «رهبر کبیر» محبوبمان خودش با توجه و مهربانی خاصی هدایا را انتخاب می‌کرد به طوری که هر کدام از این هدایا ویژگی کاملاً یگانه‌ای پیدا می‌کردند. همچنین به لطف سخاوتمندی «رهبر کبیر» حق داشتیم هر سه سال یک بار صاحب یک انیفرم مدرسه، یک کلاه و یک جفت کفش بشویم.

مادرم می‌گفت این انیفرم‌های ساخته شده از پلی‌استر خیلی بادوام هستند و به راحتی شسته و اتو می‌شوند. کفش‌ها هم ظاهراً کیفیت بسیار خوبی داشتند

چون هر روز از آن استفاده می‌کردم اما هیچ وقت پاره نمی‌شدند. مراسم اهدا و توزیع انیفرم‌ها یکی از مراسم بسیار رسمی بود. این مراسم در سالن بزرگ جنب مدرسه‌مان برگزار می‌شد. به همین مناسبت داخل سالن را با انواع شعارهای پارچه‌نوشت، پوسترها و تصاویر «رهبر کبیر» آذین‌بندی می‌کردند. والدین بچه‌ها هم حضور داشتند. آن‌ها با دست زدن سخنرانی‌های مدیر مدرسه و نمایندگان پُر تعداد حزب را تأیید و تشویق می‌کردند. سپس نمایندگان دانش‌آموزان به پشت تریبون می‌رفتند و با صدای کودکانه خویش از حزب تشکر می‌کردند و از همه می‌خواستند اتحاد خود را با «رهبر روشن‌ضمیر» مان مستحکم کنند. آن‌ها همچنین نفرین‌های خود را روانه همه دشمنان کشور، و از جمله امپریالیسم آمریکا، می‌کردند «زیرا این کشور همچنان بخشی از سرزمین پدریمان را در اشغال داشت». در پایان مراسم هدایای ارزشمندی (انیفرم‌ها، کلاه‌ها و کفش‌ها) به نمایندگان دانش‌آموزان سپرده می‌شد تا روز بعد بین دانش‌آموزان توزیع کنند.

کیم ایل‌سونگ عملاً حتا از بابانوئل هم بهتر بود برای این‌که به نحو زوال‌ناپذیری جوان و دانای کل به نظر می‌رسید. او، همانند پسرش کیم جونگ‌ایل که می‌گفتند قرار است جانشین پدر شود، در نظر ما پیش‌تر شبیه خدا جلوه می‌کرد تا بابانوئل. روزنامه‌ها، رادیو و تلویزیون، پوسترها، کتاب‌های درسیمان و معلم‌ها هم همین حرف‌ها را می‌گفتند. چنین به نظر می‌رسید که هر کس و هر چیزی بر عظمت رهبر کبیر اذعان دارد. این دو نابغه دهر، این دو عزیز کائنات، با ترکیب کردن نبوغ‌کره‌ای منحصر به فرد ما با آرمان‌های انقلاب کمونیستی، موفق به بنای یک بهشت سوسیالیستی برای ما شده بودند. تصور می‌کردیم تیزهوشی سیاسی و دانایی منحصر به فرد کیم ایل‌سونگ باعث نجات و سربلندی ملت کره شده است. برای مثال به ما می‌گفتند یکی از شاهکارهای او ایستادگی در برابر تجاوز بی‌رحمانه آمریکایی‌ها و شکست دادن آن‌ها به خفت‌بارترین شکل ممکن بوده است.

چندین سال باید می‌گذشت تا بفهمم که جنگ واقعاً چگونه آغاز شد و پی‌آیندهایش چه بود. در مغز من و میلیون‌ها کودک کره شمالی چنین فرو کرده بودند که ارتش دلاورمان تحت رهبری نظامی نبوغ‌آسای «پیشوای بزرگ» موفق به شکست آمریکایی‌ها شد؛ البته با کمک گرفتن از چین که اتحادش با کره شمالی همچون «لب برای دندان» بود. کیم ایل-سونگ - معروف به «تلاؤی نبوغ بشری»، «اوج اندیشه» و «ستاره فروزان خلق» - به یک کیش شخصیت افراطی مبتلا بود. او از این حیث توفیق یافت حتا استالین و مائوتسه تونگ را هم پشت سر بگذارد. علاوه بر این، وی بیش‌تر از این دو رقیب قدرتمندش عمر کرد. «شورای عالی خلق کره» در سال ۱۹۹۸، در راستای تداوم بخشی به کیش شخصیت کیم ایل-سونگ، تصمیم عجیب و غیرمنتظره‌ای گرفت و آن «تا ابد جاوید» اعلام کردن پرزیدنت کیم ایل-سونگ بود. و این نامگذاری جدید در حالی اعلام شد که چهار سال از مرگ کیم ایل-سونگ گذشته بود!

از نگاه کودکانه من و تمام دوستانم کیم ایل-سونگ و کیم جونگ-ایل موجودات کامل و بی‌عیب و نقصی بودند که کمبودها و سستی‌های نوع بشر در آن‌ها راهی نداشت. من و بسیاری از دوستانم حتا متقاعد شده بودیم که این دو به قدری کامل و عالی‌اند که هیچ‌وقت ادرار نمی‌کنند و چیزی از بدنشان دفع نمی‌شود. از نظر ما این دو رهبر بزرگوار همچون خداوند کامل و عاری از هرگونه عیب و نقص بودند. وقتی به چهره‌های پدرسالارانه آن‌ها در پوسترها و تابلوهای بزرگ نگاه می‌کردم نوعی احساس آرامش به من دست می‌داد. با دیدن چهره آن‌ها احساس اعتماد به نفس و امنیت می‌کردم. حس می‌کردم موجوداتی خوب و مهربان مراقبم هستند.

من مثل دیگر بچه‌ها در شش سالگی به مدرسه ابتدایی رفتم یا بهتر است بگویم در هفت سالگی. همین‌جا باید توضیح بدهم که نحوه شمارش سال‌های عمر بر